



مهر ۱۴۰۰

مقدمه‌ی مترجم: کتاب «مارکس، سرمایه و جنون عقل اقتصادی» دیوید هاروی که در سال ۲۰۱۸ از سوی انتشارات آکسفورد منتشر شد، در واقع شرحی است فشرده از کاپیتال مارکس. به بیان دقیق‌تر، هاروی در این کتاب می‌کوشد کاپیتال مارکس را با تحولات دنیای معاصر محک زند و از این رهگذر، هم پرتویی بر پیچیدگی‌های دنیای معاصر بیفکند و هم خود کاپیتال را روزآمد کند.

هاروی که معتقد است هر کدام از جلدهای کاپیتال از یک زاویه‌ی مشخص به سرمایه نگاه می‌کنند (جلد یکم از نظرگاه تولید، جلد دوم از نظرگاه تحقق و جلد سوم از نظرگاه توزیع)، تلاش می‌کند تصویری از تمامیت حرکت سرمایه ارائه دهد. از نگاه او، این امر نه تنها از حیث تئوریک بلکه از حیث سیاسی نیز مهم است، زیرا چپ‌ها عمدتاً جلد یکم کاپیتال را که به مسأله‌ی تولید می‌پردازد، بر سایر جلدها مقدم می‌شمارند. ایشان معتقدند پیکارها در نقطه‌ی تولید تعیین‌کننده است و از این‌رو از پیکارها در نقطه‌ی تحقق و توزیع چشم می‌پوشند. به باور هاروی این یک خطای راهبردی است. او شعار برنی سندرز در انتخاب ریاست جمهوری ایالات متحد را مثال می‌زند که خواهان افزایش حداقل دستمزد به ۱۵ دلار در ساعت شده بود. به باور هاروی، هدف از افزایش حداقل دستمزد افزایش قدرت خرید کارگران است. او می‌گوید چنین چیزی در صورتی شدنی است که در نقطه‌ی تحقق

افزایشی در هزینه‌ها رخ ندهد. برای مثال، اگر به موازات افزایش حداقل دستمزد (مداخله‌ی در نقطه‌ی تولید)، قیمت مسکن و اجاره‌بها، شهریه‌ی دانشگاه، بیمه‌های درمانی و غیره (نقطه‌ی تحقق) افزایش یابد در آن صورت قدرت خرید کارگران افزایش نخواهد یافت. و این اتفاقی است که در اغلب موارد می‌افتد. بخش بزرگی از درآمد خانوارها صرف اجاره‌بها می‌شود و هرگونه افزایشی در دستمزدها در سیاه‌چاله‌ی مسکن بلعیده می‌شود. افزایش سرسام‌آور قیمت مسکن و بالتبع، اجاره‌بها (که به ابزاری برای سودآوری و جذب نقدینگی‌های سرگردان تبدیل شده است) یک نمونه از تصاحب در نقطه‌ی تحقق است. هاروی معتقد است «سرمایه‌داری صنعتی هر روز بیش‌تر تابع سرمایه‌داری بازرگانی و شکل‌های رانتی سرمایه‌داری می‌شود. مکانیسم‌های سرمایه‌داری رانتی و سرمایه‌داری بازرگانی همانا تصاحب و انباشت از راه سلب مالکیت است نه سازماندهی تولید و بهره‌کشی از کار زنده در فرایند تولید. این گونه‌ای از جامعه سرمایه‌داری است که ما در حال حرکت به سوی آن هستیم» (هاروی، ۲۰۲۰) و هاروی آن را به سرمایه‌داری «کازینویی»^۱ یا «لاشخورصفت»^۲ تشبیه می‌کند.

^۱ Casino

^۲ Vulture

باب جسوپ جامعه‌شناس بریتانیایی، در متن زیر که برای ترجمه‌ی فارسی کتاب «مارکس، سرمایه و جنون عقل اقتصادی» نوشته شده است، می‌کوشد ضمن معرفی رئوس اصلی کتاب، نقدهایی بر برخی ایده‌های نوآورانه‌ی دیوید هاروی در این کتاب وارد کند.

این کتاب در نه فصل و یک مقدمه و پی‌گفتار به زودی به همت انتشارات افکار روانه‌ی بازار می‌شود.

منبع مقدمه‌ی مترجم

-Harvey David, *The Anti-Capitalist Chronicles*
(London: Pluto, ۲۰۲۰)

کتاب حاضر اندیشه‌ی مارکس را بیش‌تر در قالب اندیشه‌های ناکامل، مجموعه‌ای از یادداشت‌ها، پیش‌نویس‌ها و نیز آثار منتشرشده به تصویر می‌کشد تا متنی نهایی. هاروی معتقد است که سرمایه، گروندریسه، گامی در نقد اقتصاد سیاسی و آثار مقدماتی مارکس به دروازه‌ی گشوده‌ای می‌ماند که با عبور از آن، می‌توانیم در مشکلات

بنیادین دنیای معاصر هرچه بیش تر غور کنیم. او تأکید می کند که نقد مارکس متوجه شیوهی سرمایه‌داری تولید به‌طور عام و جنون عقل اقتصادی سرمایه‌داری است و نه صرفاً سرمایه‌داری سده‌ی نوزده؛ اما آلمانی‌ها در آن زمان احتمالاً قادر نبودند تمام توسعه‌های بعدی سرمایه‌داری را پیش‌بینی کنند. سهمداشت‌های هاروی عبارتند از: الف- او مفهوم سرمایه‌ی مارکس و قوانین مدعایی حرکتش را واکاوی می‌کند؛ قوانینی که در قالب «ارزش در حرکت» فهم می‌شوند، حرکتی که با گسترش مداومش یک مارپیچ را تشکیل می‌دهد، و ب- هاروی جنون نهفته در گردش اقتصادی سرمایه‌داری و تناقض‌هایش را که از پیش‌اش می‌آیند، نمایان می‌کند. او از این رهگذر، به تدریج ناعقلانیت‌های هرچه عمیق‌تر و عمیق‌تر و «شکل‌های دیوانه‌وار» پنهان در اندیشه‌ی سیستمی و برنامه‌ی سیاسی بورژوازی را که بناست ما را به اتوپیای زندگی روزمره برساند، برملا می‌کند. به‌ویژه این‌که همان‌طور که مارکس کشف کرد، آنتاگونیسم‌های فزاینده‌ی میان ارزش و بازنمایانگرهای پولی‌اش بر آتش جنون عقل اقتصادی می‌دمند (۱۷۵: ۲۰۱۷).

هاروی با وجود پذیرش ادعای مارکس در جلد یکم سرمایه مبنی بر اینکه «سرمایه یک چیز نیست، بلکه رابطه‌ای اجتماعی میان

اشخاص است که به وساطت چیزها مستقر شده است» (مارکس ۱۹۹۶: ۷۵۳)، استدلال می‌کند که ارزش رابطه‌ای اجتماعی و پول همانا تجلی و بازنمایانگر مادی این رابطه‌ی اجتماعی است. هاروی همچنین تناقض‌های اقتصادی و فراققتصادی موجود در رابطه‌ی سرمایه‌ای را تحلیل می‌کند که در صورت‌بندی‌های اجتماعی سرمایه‌داری مستترند. تمامیت حاصله شامل ماریپیچ ارزش در حرکت و برساختن و از نو برساختن پی‌درپی ارزش‌های فراگیرتر سیاسی، فرهنگی و زیبایی‌شناختی است. هاروی تأکید می‌کند که چطور مراحل مختلف این تمامیت مستلزم و نیز حاکی از همدیگرند. در حالی که هر مرحله خودآیین و مستقل است، تمام مراحل زیرنهیست حرکت تمامیت‌اند؛ حرکتی که هیچ رانه‌ی اولیه‌ای ندارد و فقط بر برهم‌کنش‌های پیشاینده‌ی دقیق با یکدیگر متکی است.

هاروی برخی از روایت‌های متقدم‌ترش از سه مجلد سرمایه را بدون آن‌که در دام تکرار صرف بیفتد، خلاصه می‌کند و نشان می‌دهد که چطور سه مجلد سرمایه به‌طور یک‌سویه بر جنبه‌های متفاوت رابطه‌ی سرمایه‌ای تمرکز می‌کنند. جلد یکم سرمایه با کنار گذاشتن مسأله‌ی تحقق ارزش در [فرایند] گردش سرمایه، به مسأله‌ی ارزش‌افزایی می‌پردازد. در جلد یکم، که بر این فرض مبتنی است که

انباشت بی‌پایان است، زمان‌مندی^۱ خطی و پیشرونده است. البته مارکس نیک آگاه است که «درحالی‌که «خالق ارزش» کار زنده است، این گردش سرمایه است که ارزش را محقق می‌کند» (۵۴۳: ۱۹۶۹). با این حال، وحدتی که ضرورتاً میان تولید و تحقق شکل می‌گیرد «وحدتی متناقض» (همان) است. جلد دوم به زمان‌مندی‌های متعدد موجود در دورپیمایی سرمایه و تحقق ارزش می‌پردازد. در این جلد زمان‌مندی^۱ دوری است. در عوض، جلد سوم به توزیع ارزش^۱ تحقق‌یافته میان جناح‌های مختلف سرمایه می‌پردازد و تمامیت صورت‌بندی اجتماعی سرمایه‌داری را بررسی می‌کند. هاروی در این‌جا به عَشْریه و مالیات نیز اشاره می‌کند؛ همان موضوعاتی که مارکس آن‌ها را بررسی نکرد، زیرا در نظر داشت این موضوعات را در جلد چهارم از مجموعه کتاب‌های شش‌جلدی سرمایه بررسی کند که در گروندریسه (نگاه کنید Oakley، ۲۰۰۷) مطرح کرد. بدین معنا، زمان‌مندی^۱ جلد سوم ارگانیک و مارپیچی است. هاروی تلاش می‌کند نشان دهد که تحلیلش از تمامیت [سرمایه] و توجه ویژه‌اش به نقش سرمایه‌ی بهره‌بر^۱ به‌عنوان «سرمایه‌ی مشترک یک طبقه» با شرایط کنونی ما مناسبت دارد (Marx ۱۹۷۶: ۳۶۶). او جنبه‌های

^۱ interest-bearing capital

فضایی-زمانی انباشت سرمایه را به عنوان یک تمامیت بررسی می کند؛ از جمله این که چطور ترفندهای فضایی^۱ گرایش های بحران را جابه جا می کنند. هاروی دو ایده ی جدید نیز مطرح می کند: دیالکتیک ارزش و ضد ارزش و روایت چند-دقیقه ای از تمامیت. روایت چند-دقیقه ای از تمامیت تلاش برای یافتن یک رانه ی اولیه برای انباشت سرمایه را منتفی می کند. من در قسمت پایانی خلاصه وار به این نوآوری های هاروی می پردازم.

هاروی نظریه ی کارپایه ی ارزش را رد می کند. بر اساس این نظریه، نیروی کار نه یک کالای موهوم بلکه یک کالای واقعی است. به باور هاروی، ارزش نیروی کار را هزینه های بازتولید نیروی کار مطابق استاندارد معینی از زندگی تعیین می کنند. همان طور که مارکس گفت، ارزش نیروی کار محتوی عنصری تاریخی و اخلاقی است و پیکار

^۱ spatial fixes: «ترفند» معنای دوگانه ای در بحث هاروی دارد. سهم معینی از کل سرمایه برای دوره ی زمانی نسبتاً طولانی (بسته به طول عمر فیزیکی و اقتصادی) در شکلی فیزیکی به معنای واقعی کلمه به زمین می چسبد و در و بر روی آن تثبیت می شود. برخی از مخارج اجتماعی نیز (مانند آموزش عمومی یا نظام خدمات درمانی) به واسطه ی تعهدات حکومت^۲ سرزمین مند و از حیث جغرافیایی تحرک ناپذیر هستند. از سوی دیگر، «ترفند» فضایی-زمانی (spatio-temporal fix) استعاره ای است از راه حلی خاص برای بحران های سرمایه داری و آن عبارت است از: گسترش جغرافیایی و به تعویق انداختن زمانی. م.

طبقاتی در شرایط مشخصی از انباشت سرمایه است که آن را تعیین می‌کند. در این رابطه، هاروی جانب دایان السون^۱ را می‌گیرد. السون به جای نظریه‌ی کارپایه‌ی ارزش، نظریه‌ی ارزش‌پایه‌ی کار را پیش کشید. به باور السون شیوه‌ی سرمایه‌داری تولید در واقع تعمیم شکل کالایی به نیروی کار است. این بدان معناست که نیروی کار قیمتی (مزد) دارد که دورپیمایی سرمایه را وساطت می‌کند؛ اما به موجب آن به یک کالای واقعی تولیدشده در چارچوب روابط سرمایه‌دارانه‌ی تولید تبدیل نمی‌شود (Elson ۱۹۷۹).

۹

هاروی دورپیمایی سرمایه را به منزله‌ی فرایندی تحلیل می‌کند که شامل ارزش‌افزایی در سرمایه‌ی صنعتی (یا تولیدی)، تحقق ارزش از مجرای مبادله‌ی کالایی و توزیع ارزش در میان جناح‌های مختلف سرمایه (به‌علاوه‌ی عشیره و مالیات) و سرمایه‌گذاری مجدد سودهای حاصله برای به دست آوردن ارزش اضافی هرچه بیشتر می‌شود. ارزش میان جناح‌های مختلف سرمایه در قالب سود سرمایه‌ی صنعتی، سود سرمایه‌ی بازرگانی، رانت/اجاره‌ی زمین و سایر منابع انحصاری‌شده و نیز بهره بر سرمایه‌ی بهره‌بر توزیع می‌شود. نحوه‌ی

^۱ Diane Elson

توزیع به سازمان اقتصادی و سیاسی و نیز ترکیب دورپیمایی سرمایه بستگی دارد. رقابت میان سرمایه‌ها برای بیشینه‌سازی سود منجر به مسابقه‌ی سازمانی و تکنولوژیک برای دستیابی به نوآوری می‌شود. تلاش برای بیشینه‌سازی سود منجر به ترکیب ارگانیک فزاینده‌ی سرمایه می‌شود و این خود به گرایش کاهنده‌ی نرخ سود می‌انجامد. زیرا فقط نیروی کار ارزش خلق می‌کند؛ امری که منجر به ایجاد بحران می‌شود. بحران‌ها را به چند روش می‌توان حل کرد: الف- تخریب و نابودی فیزیکی ارزش‌های مصرفی؛ ب- استهلاک پولی اجباری ارزش‌های مبادله‌ای؛ و ج- ارزش‌زدایی توامان ارزش‌ها به مثابه‌ی یگانه راه «عقلانی» برای غلبه بر ناعقلانیت اضافه‌انباشت. هرکدام از این شکل‌ها - ارزش مصرفی، ارزش مبادله‌ای و ارزش - در معرض شکل خاصی از نفی قرار دارد. یک شکل به طور خودکار بر شکل دیگر دلالت ندارد (Harvey ۲۰۱۷: ۸۶).

از نگاه هاروی پول تقریباً چیزی جز «شکل تجلی» یا «بازنمایانگر» ارزش نیست. پول و ارزش مستقل از یکدیگرند، اما درهم‌تنیدگی دیالکتیکی دارند. نظام اعتباری زمان‌مندی‌های متعدد سرمایه را بر اساس نرخ‌های بهره در طول زمان تنظیم می‌کند. پول و اعتبار حرکت سرمایه به‌عنوان ارزش در حرکت را تسهیل می‌کنند و با ارزش

درمی‌آمیزند و پیکربندی تاریخی مشخصی را تشکیل می‌دهند. این امر منجر به شکل‌گیری رژیم‌های ارزش منطقه‌ای می‌شود که در قالب یک موزاییک در بازار جهانی پدیدار شونده با یکدیگر چفت و بست می‌گردند؛ بازاری که هم مقدمه‌ی تاریخی انباشت سرمایه و هم نتیجه‌ی آن است. با ظهور سرمایه‌ی بهره‌بر، «سرمایه همچون منبع اسرارآمیزی به نظر می‌آید که خودش خالق خودش است یعنی منبع افزایش خودش است» (Marx ۱۹۹۸: ۳۸۹). سرمایه شکل بتواری M-M یعنی ارزش خودارزش‌افزا یا پول پول‌زا را به خود می‌گیرد. بنابراین، سرمایه‌ی بهره‌بر از تولید صنعتی و شکل ارزش (که اساساً بناست آن را بازنمایی کند) مستقل می‌شود. مالیه مستقیماً سرمایه‌ی پولی، اعتبار و شکل‌های موهوم سرمایه‌ی خلق‌شده درون نظام اعتباری را بده‌بستان می‌کند. مالیه می‌تواند خارج از دورپیمایی سرمایه‌ی صنعتی، از جمله در سرمایه‌ی موهوم (برای مثال، اوراق قرضه‌ی دولتی، آثار هنری و ابزار مشتقه‌ها)^۱ که درآمدهایی بالاتری دارند، سرمایه‌گذاری شود. این امر تناقض دیگری را ایجاد می‌کند، زیرا سرمایه می‌کوشد از طریق سرمایه‌گذاری در حوزه‌هایی که در

^۱ derivatives: به قراردادی بین دو یا چند طرف گفته می‌شود که ارزش آن، به یک دارایی مالی توافقی شده (دارایی پایه) وابسته است. برای مطالعه‌ی بیشتر نگاه شود به:

<https://www.bourseinss.com/dictionary/derivative-contract>

آنها هیچ ارزش یا ارزش اضافی تولید نمی‌شود، سود پولی‌اش را بیشینه کند.

در این باره، هاروی معتقد است که «از نظر مارکس ارزش فقط در رابطه‌ی با ضدارزش وجود دارد» (۷۳: ۲۰۱۷). او این صورت‌بندی شگفت را به یاری فیزیک و رابطه‌ی بین ماده و ضدماده که برای تفسیر فرایندهای فیزیکی بنیادین به کار می‌روند، توجیه می‌کند. قوانین فرگشتی سرمایه نیز بر رابطه‌ی نمایان‌شونده^۱ میان ارزش و ضدارزش استوارند. این را می‌توان در امر مبادله مشاهده کرد؛ زیرا یک کالا باید برای مصرف‌کننده‌اش ارزش مصرفی داشته باشد و برای فروشنده‌اش ارزش غیرمصرفی یا به تعبیری، برای فروشنده ارزش مصرفی کالا همان ارزش مبادله‌ای‌اش است. امکان [وقوع] بحران در بطن نیاز به فروش کالاها نهفته است. این بدان معناست که کالاهایی که کار اضافی را متجسد می‌کنند، ممکن است بی‌خریدار بمانند و حلقه‌ی خرید و فروش از هم بگسلد. این امر در تناقض ارزش مبادله‌ای-ارزش مصرفی، یا تناقض پول و کالا متجلی می‌شود (Marx ۱۹۶۹: ۵۰۹). «با این حال، نمی‌توان گفت که شکل انتزاعی

^۱ unfolding

بحران علت بحران است. برای پی بردن به علت بحران باید فهمید که چرا شکل انتزاعی بحران، یعنی امکان بحران، از امکان به فعلیت می‌رسد» (Marx ۱۹۶۹: ۵۱۵).

هاروی در سراسر کتاب پیش رو تلاش می‌کند این پرسش را از زاویه‌ی تمایز میان ارزش و ضد ارزش بررسی می‌کند. به باور هاروی، ریشه‌ی ارزش‌زدایی عمومی از سرمایه در ناتوانی از حفظ شتاب معینی از گردش سرمایه در تمام مراحل مختلف تولید، گردش و توزیع است و همین منجر به بروز مشکلات و اختلالات متعددی می‌شود. بحران‌ها در صورتی شکل می‌گیرند که کالاها در انبارها تلنبار شوند؛ پول برای بازه زمانی بلندتر از آنچه ضروری است خرج نشود؛ در طول تولید، کالاها مدت‌ها در انبار نگاه‌داری شوند؛ و غیره. بنابراین، سرمایه‌داران اسیر نبردی بی‌امان نه تنها برای تولید ارزش بلکه برای مقابله با نفی بالقوه‌ی ارزش‌ها هستند. عبور از تولید به تحقق، نقطه‌ی عطفی در کل [فرایند] گردش به شمار می‌رود. در این نقطه است که این نبرد تعیین تکلیف می‌شود. عبور از تولید به تحقق نقشی کلیدی در تعریف و تضمین آینده‌ی سرمایه دارد؛ زیرا برای ترویج ارزش‌افزایی، ضد ارزش را نقد می‌کند (Harvey ۲۰۱۷: ۷۴-۷۸).

نیروی محرکه‌ی دیالکتیک ارزش-ضد ارزش از اتکای فزاینده به تأمین مالی از راه بدهی مثلاً از طریق ورود جریان‌های گسترده‌تر سرمایه‌ی بهره‌بر به فرایند گردش گرفته می‌شود؛ «شکل‌گیری و گردش سرمایه‌ی بهره‌بر در واقع همان گردش ضد ارزش است» (Harvey ۲۰۱۷: ۸۳). سرمایه‌ی بهره‌بر «ریشه‌ی هر نوع شکل دیوانه‌واری است» (Harvey ۲۰۱۷: ۱۷۴) و اینجاست که «جنون عقل اقتصادی زمام امور را از طریق خلق ضد ارزش و ترویج بیگاری در قبال بدهی^۱ به دست می‌گیرد» (Harvey ۲۰۱۷: ۲۰۳). توسل سرمایه‌ی منفرد به بدهی به جای سرمایه‌گذاری پس‌اندازهایش مستلزم تولید در آینده است تا بدهی بازپرداخت شود (Harvey ۲۰۱۷: ۸۴). ضد ارزش باید خلق شود تا تولید ارزش را به پیش براند. این امر را می‌توان برای مثال در ساخت زیرساخت‌ها در شهرها دید. برای نمونه، «چین افسار از قدرت ضد ارزش برمی‌دارد تا تولید ارزش را افزایش دهد تا کار اضافی تا جای ممکن جذب شود. اما در نقطه‌ی معینی، خلق بدهی و نیز شک و تردیدها درباره‌ی این که آیا ارزش آتی بازپرداخت بدهی را توجیه کند، مطرح می‌شود. مدیریت این تناقض و گرایش‌های بحران‌زایش بر عهده‌ی «شبکه‌ی حکومت‌مالیه»

^۱ نقد کردن بدهی از طریق کار کشیدن از بدهکار: debt peonage

است. مأموریت این شبکه عبارت است از تنظیم و کنترل نظام بانکداری خصوصی به نفع سرمایه به سان یک کل (Harvey ۲۰۱۷: ۲۰۳).

برخلاف دوره‌ای که مارکس در آن قلم می‌زد، یعنی زمانی که شمش طلا ارز جهانی و نقطه‌ی مرجع ارزش‌افزایی بود، دلار از اعتبار افتاده است. این نشان می‌دهد که دلار شأن هژمونیک خود را (که به رژیم طلا-دلار گره خورده بود) از دست داده است و ایالات متحد برای تأمین مالی تجارت جهانی، باید جهان را غرق در دلار کند (رجوع شود به Aglietta ۱۹۸۶). این منجر به بروز تناقض میان خلق بدهکاری برای رسیدن به سود و نقدکردن بدهی در شبکه‌های توزیعی می‌شود. شبکه‌ی حکومت‌مالیه (که هم‌اکنون از فدرال رزرو و خزانه‌داری ایالات متحد تشکیل شده و از حمایت صندوق بین‌المللی پول و سایر بانک‌های مرکزی بزرگ برخوردار است) این تناقض را به نفع سرمایه به مثابه‌ی یک کل مدیریت می‌کند (Harvey ۲۰۱۷: ۱۶۹).

نوآوری دیگر کتاب مارکس، سرمایه و جنون عقل اقتصادی این است که جبرگرایی تکنولوژیک را رد می‌کند. باورمندان به جبر

تکنولوژیک معتقدند توسعه‌ی نیروهای تولیدی بر روابط اجتماعی تولید اولویت دارد. به اعتقاد هاروی، انباشت سرمایه هیچ رانه‌ی اولیه‌ای ندارد - نه نیروهای تولیدی و نه روابط اجتماعی، هیچ یک رانه‌ی اولیه‌ی انباشت سرمایه نیستند. او هفت دقیقه از رابطه‌ی سرمایه‌ای را مطرح می‌کند - تکنولوژی‌ها، رابطه‌ی با طبیعت، روابط اجتماعی، شیوه‌ی تولید مادی، زندگی روزمره، برداشت‌های ذهنی و چارچوب‌های نهادی. فرگشت پیوسته‌ی این دقایق درون تمامیت روابط اجتماعی را گردش پیوسته‌ی سرمایه به پیش می‌راند که به مانند موتور این تمامیت است. انکشاف‌هایی که درون هر کدام از این دقایق رخ می‌دهند (این دقایق هر یک خودآیین و مستقل‌اند، اما در عین حال با یکدیگر همپوشانی دارند و گره‌خوردگی رابطه‌ای دارند) تمامیت را در یک جهت مشخص به پیش می‌رانند. به همین منوال، سرکشی و سکون هر دقیقه‌ای می‌تواند مانع از دگرگونی‌هایی شود که در جایی دیگر رخ می‌دهند (Harvey ۲۰۱۷: ۱۱۳).

خواندن کتاب مارکس، سرمایه و جنون عقل اقتصادی دشوار است، زیرا می‌کوشد آمیزه‌ای از مقولات کلیدی مارکس، تناقض‌های مستتر در فرایند ارزش‌افزایی و تحقق، زمان‌فضامندی‌های انباشت و روایتی از بحران‌ها و چالش‌های دنیای معاصر را به تصویر بکشد.

وقتی هاروی تلاش می‌کند تا امر «واقعی-انضمامی» را به مثابه‌ی ترکیب انضمامی عوامل تعیین‌کننده‌ی چندگانه شرح دهد، چندین مرتبه دچار تکرار مکرر برخی از مضامین می‌شود (Marx ۱۹۷۳: ۱۰۱). برای نمونه نگاه کنید به تحلیل او از هفت دقیقه‌ی رابطه‌ی سرمایه‌ای موجود در تمامیت سرمایه که نشان می‌دهد که چطور نیروهای تاریخی، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی و نیز دیالکتیک ارزش‌افزایی و تحقق، عوامل تعیین‌کننده‌ی چندگانه‌ای هستند که انباشت سرمایه را به پیش می‌رانند. با این حال، ورود دیالکتیک ارزش-ضد ارزش یک فاکتور پیچیده‌کننده است. ارزش-ضد ارزش را نمی‌توان در قالب یک تمایز صرف گنجانند. این دیالکتیک به خوبی با دیالکتیک ارزش‌افزایی-تحقق کار می‌کند. دیالکتیک ارزش‌افزایی-تحقق استدلال‌های مطرح در جلد یکم سرمایه را به استدلال‌های مطرح در جلد دوم سرمایه پیوند می‌زند. هاروی این دیالکتیک را آن‌قدر پیش می‌برد تا سایر گرایش‌های موجود در انباشت سرمایه را نیز در بر گیرد:

چنین مقاومتی در نقطه‌ی تولید یا پیکارها بر سر کالایی‌سازی اجناس ضروری مانند آب، آموزش و خدمات درمانی. هاروی همچنین بدهی را «شکل حیاتی ضد ارزش»

می‌داند. به نظرم این تعبیر به راستی شگفت‌انگیز است. او در نهایت چند نوع کار نامولد را نیز به این آمیزه اضافه می‌کند. تا انتهای فصل، مقوله‌ی ضدارزش چنان لغزنده و فربه می‌شود که دیگر نمی‌توان آن را مانند مقوله‌ی انباشت از راه سلب مالکیت (که هرچند به اندازه‌ی مفهوم ضدارزش فشرده بود، ولی تمرکزگاه بهتری داشت) به‌طور گسترده به خدمت گرفت (Green ۲۰۱۸).

من با ارزیابی پت گرین^۱ موافقم. انگاره‌ی «ضدارزش» استعاره‌ی مفیدی است که هاروی آن را به قیاس از مفهوم «ماده-ضدماده» در فیزیک وام می‌گیرد، اما این انگاره را بیش از حد به کار می‌بندد. مفهوم «ضدارزش» از وحدت متناقض و مسأله‌ساز ارزش‌افزایی-تحقق پرده برمی‌دارد، اما آن‌قدر «فربه و لغزنده» می‌شود که از حیث نظری از اعتبار می‌افتد. با این همه، کتاب مارکس، سرمایه و جنون عقل اقتصادی یافته‌های درخشانی دارد و جنون عقل اقتصادی را در عصر سلطه‌ی انباشت سرمایه و به‌ویژه حاکمیت سرمایه‌ی بهره‌بر و مجموعه‌ی مالیه-حکومت به تصویر می‌کشد.

^۱ Pete Green

- Aglietta, Michel (١٩٨٦) *La fin des devises-clés*, Paris: La Découverte.
- Elson, Diane (١٩٧٩) 'The value theory of labour', in idem, ed., *Value: The Representation of Labour in Capitalism*, London: CSE Books, ١١٥-٨٠.
- Green, Pete (٢٠١٨) 'On the recent (٢٠١٨) debate over value theory between David Harvey and his critics', <https://readingsofcapital.com/٢٠١٨/٠٥/٠٣/a-debate-on-value-theory-guest-post-by-pete-green/>
- Harvey, David (٢٠١٧) *Marx, Capital and the Madness of Economic Reason*, London: Profile Books.
- Marx, Karl (١٩٦٩) *Theories of Surplus Value, volume 2*, London: Lawrence & Wishart.
- Marx, Karl (١٩٧٣) 'Introduction', *Grundrisse*, Harmondsworth: Penguin, ٨١-١١١.
- Marx, Karl (١٩٧٥) *Capital, volume I*, Marx-Engels Collected Works, vol. ٣٥, London: Lawrence & Wishart.
- Marx, Karl (١٩٧٦) *Capital, volume III*, Marx-Engels Collected Works, vol. ٣٧, London: Lawrence & Wishart.
- Oakley, Allen (٢٠٠٧) 'What is *Capital*?', *History of Economics Review* ٤٥(١) ٨٢-٩٤.
- Wikipedia (٢٠٢٠) 'David Harvey', https://en.wikipedia.org/wiki/David_Harvey